

نامه یک روهانی عالی قدر و پرهیز کار به پادشاه هود کامه و مقتدر قاجار (قسمت اول)

میرزای قمی (ابوالقاسم بن حسن گیلانی، صاحب قوانین، فقیه بزرگ و مشهور آغاز دوره قاجار) به خاطر موقع مهم اجتماعی و مقام رفیع علمی و دینی خود سخت مورد احترام دربار قاجار بود و شاهان معاصر او به دستورات و درخواست‌های وی گردن می‌نهادند. فتحعلی شاه دومین پادشاه سلسله مزبور نسبت به او اظهار ارادت می‌نموده و تواضع و فروتنی بسیار نشان می‌داده و بیشتر سال‌ها در قم به محضر او می‌شتافته است.

چند نامه‌ای که از این شاه به میرزا در دست است به خوبی نمایاننده خضوعی است که وی نسبت به آن عالم جلیل می‌دول می‌داشته. متن چند نامه میرزا نیز به او موجود است که همه در ارشاد و نصیحت وی نوشته شده و از آنهاست نامه مفصل و مبسوطی در اصول عقاید (روضات: ۱۶ چاپ اول) که مسوده اصل آن در قم و نسخه‌های دیگرش در مجلس (شماره ۱ ر ۵۳۴۸) و دانشگاه (۴ ر ۲۲۸۲) و سازمان لغت نامه دهخدا است.

آغا محمد خان سر سلسله قاجار هم با همه خودسری و ددمنشی به فقیه قم احترام می‌گذارد و به دستورات و درخواست‌های وی ارج می‌نهاده است. از او متن نامه‌ای به میرزا در مجله بررسی‌های تاریخی (شماره ۱ سال ۴) و کتاب یکصد و پنجاه سند تاریخی (۲۷۷ - ۲۸۰) نشر شده که در آن به نامه‌ها و نصایح پیشین وی اشارت رفته، و از برخی دستورات و خواسته‌ها که انجام گردیده یاد شده است.

متنی که در این جا نشر می‌گردد ارشاد نامه‌ای است از میرزا برای همین پادشاه که

میرزا برای جلب نظر او آن را با ملاحظت بسیار نگاشته و در حد خود نوعی «نصیحة الملوک» است. او ضمن بیان وظایف پادشاه مسأله «جبر و اختیار» را هم به اجمال مورد بحث قرار داده و «جبر» را پاسخ گفته است. نثر ادبی آغاز نامه چنان که دیده می‌شود تصنعی و از نظر اسلوب ضعیف است و این بیشتر به خاطر آن است که میرزا می‌کوشیده به رعایت حال مخاطب از آوردن الفاظ مغلط خودداری و پرهیز کند و آن را هر چه بیشتر آسان‌تر و سهل‌الفهم‌تر بنگارد.

نسخه‌ای از این نامه در پایان مجموعه‌ای از مسودات رسائل مرحوم میرزا در قم است که اساس چاپ بوده و آن نسخه‌ای است که به ظن قوی برای فرستادن به حضور شاه از روی مسوده اصل به وسیله کاتب استنساخ شده، لیکن چون میرزا در چندین جای آن اصلاحاتی کرده و سطوری افزوده و در جایی نیز سطری چند را قلم گرفته است آن را بر جای نهاده نسخه‌ای دیگر برای تقدیم به شاه فراهم آورده‌اند. در پایان این نسخه بر خطی جدید با تاریخ ۱۳۲۸ یادداشتی افزوده شده که نویسنده آن مخاطب نامه را فتحعلی شاه پنداشته، و این پیداست که خطاست.

مدرسی طباطبایی - مجله وحید

بسم الله الرحمن الرحيم

راه گم کرده بیابان خطایا و جرایم، و کشتی شکست خورده طوفان دریای مآثم، با کمال انفعال از قبایح اعمال، و اعتراف به منقصت در جمع اقوال و افعال، و تحیر و سرگردانی در کیفیت مبدأ و مآل، به عرض اعلی می‌رساند که: چون این حقیر در اول شباب از تفضلات رؤف وهاب در جرگه محصلان علوم دینی در آمده، و برخی از ایام عمرم در خدمت پیش روان این مسلک به سر آمد، و به قدر مقدور در مجادله شیطانیه و مجاهده نفسانیه می‌کوشید و گاهی از مشرب هدایت قطره‌ای می‌چشید، و برهه‌ای دیگر از باده غفلت و بی‌خبری قدحی می‌نوشید، تا این که مدت عمر بی‌ثمر و زندگانی بی‌اثر به چهل رسید که جناب سید البشر صلی الله علیه و آله در آن فرموده که:

من جاوز الاربعین ولم یغلب خیره شره فلیتجهز الی النار

یعنی کسی که بگذرد عمر او از چهل و خیر او بر شر او غالب نباشد پس مهیا باشد از برای رفتن به سوی جنهم.

دیدم که جسم بی نبات در انهدام و ارکان کالبد هیولایی در انقصام و جیوش بافروگر جوانی در انهزام، وزاغ موی سیاه از سر پریده و جغد پیری به جای او آشیان تکیده، و مشاعر ظاهره و باطنه در کم و کاست و قوای نمود و حرکت در نقص و فناست، و جاسوس مرگ در هر طرف پویان و به جهت یغمای نقد روان گران در هر سو جویان است. بومه وار از چمن تنزه و بستان عشرت برکنار و باغ و گلستان را به جرگه بلبلان ارزانی، و در کمال وحشت رو بر فرار گذاشته، مدتی است که در خرابه های انزوا و اعتزال به سر می برد و به نوحه گری در ماتم بی سعادتی خود اوقات می سپرد، تا در این دو سه سال که عمر بی حاصل قریب به پنجاه رسیده که جناب سید البرایا صلی الله علیه و آله فرموده که: بعداً تمام آن مبدأ معترک منایا است یعنی اول معرکه مرگ هاست، و در این وقت نوحه بر خود زدن از همه چیز لازم تر و بر عمر رفته و بلاهای آینده خود گریه بیش تر باید کرد.

در هر دم زاغان مصیبت و محنت از هر سو در این خرابه برگردم جمع، و همه در دور من پروانه وار، و من در میانه می سوزم چون شمع، من گاهی با نوحه آنها دمساز و آنها بعد از یاس از من و بخت خود در پرواز، و گاهی در فکر عاقبت کار خود گریان و در عجز چاره این مصائب سرگردان، یکی فریاد می کرد از خرابی آشیان و دیگری خبر می داد از مقتول شدن جو جگان و جمعی شیون داشتند از نهب ااث و اموال و فوجی چهره می خراشیدند از هتک ناموس و اسر عیال. بعد از تفکر بسیار چاره را منحصر دیدم در عرض حال به سایه بلند پایه شهباز بی همال و همای همت و اقبال، چرا که صعوه های شکسته بال گرفتاران عقاب انتقام جناب شدید العقاب را جز چنگال شهباز سایه تفضل رؤف و هاب رهایی نمی تواند بخشید و آتش بوته امتحان را به غیر آب باران رحمت الله خاموش نمی تواند کرد و بالضروره چند کلمه ای به عرض اعلی می رساند:

اولاً ظهور سادگی از زیور تعارفات و نیاراستن خود را به زینت و زیب رسوم و

تصنعات شاهد از خود گذشتگی و علامت انسلاخ از رفعت جویی و خود شناختگی است. اگر در طریقه محاورات و طی مکالمات این قاصر خلاف تعارف آداب ملوک به عمل آید باعث انضجار خاطر دریا مقاطر نگردد. نه از این راه می‌ترسم که سزای آن کم التفاتی و بی‌اعتنایی به حقیر بشود - چرا که خود را در آن عرصه نمی‌دانم که مورد انتقام ملوک شود - یا به سبب این منقصت از آن چه از واهب دنیا و آخرت می‌طلبم و امانم، بلکه از آن می‌ترسم که به این جهت عنان خاطر خطیر را از توجه و التفات به این کلمات معطوف داشته از فواید آن محروم مانم. دوست هر چند حقیر باشد گاه است از او نفع کثیر حاصل شود چنان که دشمن هر چند حقیر باشد گاه است که باعث فساد کبیر شود.

و ثانیاً این کلمات را به عرض اعلی می‌رسد نه از بابت موعظه‌ای فرض کنند که عالم دانا به جاهل نادان کند و نه از بابت راهنمایی کسی انگارند که در امر خود حیران باشد تا این که دامن استعلا از خاشاک رویی این راهگذر به بالا زده شود یا جبین ترفع از ناملایمات این رفتار در چین رود، بلکه از راه مباحثه‌ای علمیه و مذاکره‌ای دینیه که دو دانا با هم کنند یا از باب مشاوره‌ای سریه که دو مرجع با هم در میان نهند، نه این که خود را دانا دانم یا مرجع خوانم بلکه تشبیه به دانایان و مرجعان را شیوه سازم و در انجمن بی‌خودی و بوالهوسی نغمه پردازم.

و ثالثاً حقیر را در این کلمات جلب نفع دنیوی و حطام عاجل مطلقاً منظور نیست و این امر از جمیع اغراض فانیه و اغراض دانیه خالی است چرا که تا سخن از شوب اغراض خاص نباشد در مذاق صافی مشربان گوارا نباید، و تا سهم کلام بر صفت استقامت و راستی متصف نباشد بر هدف مقصود تأثیر تنزل ننماید.

بعد از تمهید این مقدمات به مقتضای وافی اقتضای:

ذکر فان الذکری تنفع المؤمنین^(۱) قدری به مذاکره عهد قدیمه و موثیق محکمه که با خداوند کریم داریم پردازیم و از یادآوری کوی جانان شوری در دل ناسور اندازیم، پس آن گاه در رفع اشکالات و استدلالات به برخی از مباحث علمیه مجمعی سازیم و

غبار موانع و زنگ کدورت را از مرآت دل حقانیت منزل براندازیم.

البته به نظر شریف رسیده و به سمع منیف استماع شده که در اخبار و کلام علماء اخبار از پادشاه تعبیر به ظل الله شده - یعنی سایه خدا - و چون خدای تعالی از بابت اجسام نیست که سایه‌ای داشته باشد پس مراد از یکی از چند چیز خواهد بود:

یکی آن که چنان که کسی که از التهاب حرارت خورشید تابان در نصف النهار تابستان خود را به سایه درختی یا دیواری می‌کشد تا از شدت گزند گرما امان یابد و خود را در آن سایه خنک نماید، رعایا و ضعفا را هم چون حرارت جور و عدوان و آتش ظلم و طغیان شعله گیرد و در بوته امتحان در کوره افساد مفسدان و معاندان آتش تعدی درگیرد به پناه سایه عدل الهی که پادشاه عادل است به مروحه انصاف و دادرسی رفع التهاب و سوزش خو نمایند، و هرگاه گرگ فتنه یاغی و طاغی در مرعی به رمه اجتماع ایشان زند بر دورشبان حافظ چوب دستی معدلت - شاه جهان - اجتماع نمایند.

دوم این که چون سایه هر چیز با کمال ناچیزی و بی‌ثباتی شبیه به صاحب سایه است در شک و مقدار، همچنین پادشاه با وجود انغمار در علایق جسمانی و آلودگی به تعلقات هیولایی باید مشابه حضرت سبحانی و متشبه به آن جناب در صفات نفسانی و محامد روحانی باشد.

سوم آن که چنان که از سایه هر چیز به آن چیز می‌توان پی بردن، باید پادشاه چنان باشد که از رفتار و کردار آن پی به وجود خداوند منان و خالق دیان توان برد.

پس ناچار اشاره به بعضی از صفات شاه شاهان و مالک جسم و جان و مبدع زمین و آسمان و خالق انس و جان باید کرد و به یادآوری این صفات طرب‌انگیز دل عشاق سوخته دل و غالیه بی‌زمجمر شوق مشتاق محبت آب و گل گردیده به قدر مقدور تشبه به آن جناب و تخلق به اخلاق او را منظور نظر داشت.

از جمله آنها آن است که جناب سید الساجدین - علیه و آباءه افضل صلوة المصلین - در بعضی از مناجات‌های خود به آن اشاره فرموده. چون دل شب می‌شد که خلوت سرای معشوق حقیقی و منزل نغمه و نوای عاشقان تحقیقی است که یار وفادار در وصول به آن بی‌شکیب و اغیار بی‌اعتبار در خواب غفلت از لذات آن بی‌نصیب‌اند، و

در امید بر روی هر طالب در آن وقت باز و روح هر جوینده به سوی آن کنگره رفیعه در پرواز است چنان که قائلی گفته:

شب خیز که عاشقان به شب راز کنند گرد در و بام دوست پرواز کنند
هر در که بود به وقت شب دریندند الا در دوست را که شب باز کنند
پس آن جناب برمی‌خاستند و بساط راز و نیاز به این نغمه و سرود می‌آراستند.

الهی غارت نجوم سمائک، و نامت عیون انامک، و هدأت اصوات عبادک و انعامک، و غلقت الملوک علیها ابوابها و طاف علیها حراسها، و اختجبوا عنمن یسألهم حاجة او اتجمع عنهم فائدة، و انت الاهی حی قیوم لا تأخذک سنة ولا نوم، ولا یشغلک شیئی عن شیئی، ابواب سمائک لمن دعاک مفتحات، و خزائنک غیر مغلقات، و ابواب رحمتک غیر محجوبات، و فوائدک لمن سألها غیر محظورات بل هی مبدولات انت الاهی الکریم الذی لا ترد سائلا من المؤمنین سألک، و لا تحتجب عن احد منهم ارادک، لا و عزتک و جلالک لا تختزل حوائجهم دونک و لا تقضیها احد غیرک.

یعنی ای خدای من شب نیمه شده است، و سرا شیب شده است ستاره‌های آسمان تو، و به خواب رفته است چشم‌های مردمان تو، و ساکن و خاموش شده است صداهای بندگان تو و شتران و گاوان و گوسفندان از جمله مخلوقات تو و در کمال استحکام بسته‌اند، پادشاهان همه بر روی خودشان درهایشان را، و طوف می‌زند بر دور آن‌ها کشیک چیان و محافظت کنندگان ایشان، و مانع قرار داده‌اند بر کسانی که سؤال کنند از ایشان حاجتی را یا خواهند که ببرند از ایشان فایده‌ای را، و تو ای خدای من زنده و پاینده و به پا دارنده‌ای، فرو نمی‌گیرد تو را پینکی و نه خواب و باز نمی‌دارد تو را امری و شغلی از امری دیگر و شغلی دیگر، درهای آسمان‌های تو از برای کسی که از تو حاجت خواهد گشاده‌اند، و خزانه‌های تو همگی نه بسته‌اند و درهای رحمت تو هیچ یک حاجبی و دریانی ندارد، و فایده‌های تو از برای کسی که طلب کند آنها را غیر ممنوع‌اند بلکه بخشیده شده و حاضرند. تو ای خدای کریم من آن چنانی که رد نمی‌کنی مسائلی را از مؤمنین که سؤال کند از تو، و مانع قرار نمی‌دهی از یکی از ایشان که اراده درگاه تو کند. نه قسم به عزت و بزرگواری تو که نا امید نمی‌شود و قطع

نمی‌شود حوایج ایشان در نزد تو و بر نمی‌آورد حاجت‌های ایشان را غیر تو. پس چنان‌که از عمده آثار شاه شاهان در صفات افعال بسط موائد و نوائل و دل‌جویی ارباب حوایج و مسایل و گشادن درهای خزائن رحمت و خواندن فقرا و ضعفا بر بساط رأفت و نعمت و مراقبت احوال بندگان در آشکارا و نهان و محافظت آنها در خواب و بیداری در مهدامن و امان است، باید که سایه آن شاه اعنی پادشاه انسان نیز گردی از آن کوی را اکلیل فرق عزت و پرتوی از آن نور را تاج تارک رفعت نموده در امثال امر:

تشبهوا بالله و تخلقوا باخلاق الله

اگر چه شبانه محتاج به خواب و مضطر به حراست و محافظت اصحاب باشد و به این سبب از رفع حوایج محتاجین برکنار و از انجام مطالب ایشان در اعتذار باشد لا اقل روزانه به قدر مقدور در پینه کردن پاره‌های آنها و در گشادن بسته‌های آنها مافوق مهر پدری به کار برده، تا از سایر بنی نوع ممتاز و به خلعت باقر و دولت ظل‌اللهمی سرافراز باشد، و هر ضعیف دل را که سطوت قهرمانی مانع و خوف هیبت سلطانی رادع از عرض مطلب باشد به تعیین وسائط از مقربان و شافعین دستگیر و چاره‌پذیر باشد. پس ناچار باید مقربان درگاه و امینان رأفت انتباه به رأفت و مرحمت خاقانی مستمال و مطمئن، و از اشتعال نوائر غضب سلطانی در مقام مؤاخذه و عتاب ایمن باشند تا در وساطت عرض مطالب کوتاهی نورزند، و این جرأت ایشان را حاصل نمی‌شود الا به رخصت سلطان، چنان‌که در باره مالک الملوک خود فرموده:

من ذالذی یشفع عنده الا باذنه^(۱)

ولا یشفعون الا لمن اذن له الرحمن^(۲)

بلکه چنان‌که شاه شاهان بندگان ضعیف را رخصت داده که در حال از او مطلب

۱- سوره البقره: آیه ۲۵۵

۲- آیه‌ای به این صورت در قرآن مجید نیست، گویا می‌خواسته‌اند یکی از این دو آیه را بنویسند: لا یتکلمون الا من اذن له الرحمن. سوره النبا، آیه ۳۸. - لا تنفع الشفاعة الا من اذن له الرحمن. سوره طه،

خواهند و خرد و بزرگ را چنان روی کرم نموده که در شب و روز و خلوت و جمعیت در بساط مسألت او فراهم آیند و حتی نمک آش را از او جویند سایه آن رفیع الشان نیز باید به وساطت پرتو آن نور، عکسی از این مقامات وانماید چنان که جناب سید الساجدین در تتمه مناجات سابق در مقام خاکساری و تذلل عرض می نماید و هر چند مدخلیت تامی در مطالب مقصوده ما ندارد اما چون متمم مناجات سابق است و بالذات فواید آن بسیار است مذکور می شود. و آن این است:

اللهم وقد ترانی و وقوفی و ذل مقامی بین یدیک، و تعلم سریرتی و تطلع علی مافی قلبی و ما یصلح به امر آخرتی و دنیای. اللهم ان ذکرک الموت و هول المطلق والوقوف بین یدیک یغصنی مطعمی و مشربی و اغصنی و منعی رقادی و اقلقنی عن وسادی و کیف ینام من یخاف بیات ملک الموت فی طوارق النهار بل کیف ینام العاقل و ملک الموت لاینام لا باللیل و لا بالنهار، و یطلب قبض روحی بالبینات او فی اناء الساعات. بعد از آن به سجده می رفتند و پهلوی صورت مبارک خود را به خاک می چسبانیدند و می گفتند:

اسألک الروح والراحة عندالموت والعمو حین القاک.

و چنان که جناب مالک الرقاب در رأفت به عباد چنان مائده پهن کرده که هیچ یک را از سفره انعام محروم نکرده و دوست و دشمن را در روزی دادن به یک پایه رانده و به نوید: و یعفو عن کثیر والله عفو غفور مقصرین و معتذریں را خرسند کرده و بر محسنین و مطیعین آیه:

لهم درجات و مغفرة من ربهم.

خواننده، پادشاه این جهان را نیز عموم مرحمت و تجاوز از تقصیر و زلت با کمال تسلط و قدرت مرتبه ای خواهد بود در کمال رفعت و ابهت. نظر باید کرد خداوند منان را که در این مرحله چنان سرحد کمال منظور داشته که گاهی قدم مرحمت را در بساط شفاعت بندگان گذاشته. چنان که البته حکایت حضرت یونس علی نبینا و آله و علیه السلام به سمع شریف رسیده، اما چند کلمه ای از آن حکایت به عرض می رسد.